

بیضاء جو نقانی

استاد عزیز، صفحات ارتقان که لطفاً عهده دار تشریح و انتشار احوال شعرائی چهارمجله بختیاری است اینک میروید از نشر گذارش حالات بکنفر از شعرائی قادر، عارف آنمجله بطوری تقدیم تاریخ ادبیات ایران بنمایند.

آری گمان میکنم برای اولین دفعه است که شرح حال و زندگانی بیضاء شاعر زیر دست ثبت و تقدیم خدمت میشود حق این است که تاریخ ادبیات اوراق جرائد و مجلات قلم ادبا و نویسندگان معاصر بواسطه عدم دسترس و اطلاع از احوال بیضاء باطل دیگر همه در باره این شاعر بیوفائی نموده بطوری که نزدیکت قسمت مهمی که در تاریخ ادبیات این ملت به حکم سر نوشت طبیعی و وراثت ادبی نصیب او است از میان رفته و آنچه فضایل و آثارش در کمر کمتابهای اندی پنهان و مستور ماند زیرا بطوریکه ذیلاً از اشعار ذبیعت او در ضمن شرح زندگانش معلوم میشود مشار الیه یکی از شعرائی بر جسته این قرن بشمار میرود در کمال این اینکه انصاف را بدی داد که بیشتر قسمت از این مسئولیت متوجه شخص بنده است و وجدانا مسامحه خود را در این قسمت تصدیق میکنم زیرا کسی گمان نمیکنم باندازه من باقار و اشعار بیضاء مانوس و بفهم تاریخ زندگانی او دسترس داشته باشد چون بنده از اوان طفولیت الی زمانها هرا با استثناء چند سالی را که در مدارس اصفهان مشغول تحصیل بودم بقیه را در دیه چوقاق مسقط الراس و مسکن شاعر مداکور زندگانی کرده ام.

بیضاء یکی از ستارگان دانش است که در نیمه دوم ماه سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری از افق آسمان ادبیات طالع و کمی بعد از وفات آثار او در پس ابرهای فراموشی ناپدید و نام او

از اشتهار و ارتقاء بی نصیب مانده بیضا اصلا از اهالی چهار محال
بختیازی و مسقط الرأس و مسکن او دبه جوقان در ناحیه میزد ج
یکی از نواحی چهار محال است مشار الیه در چهار محال و بختیاری
و اصفهان بمیرزا بیضا مشهور و کمتر کسی از اسم حقیقی او
اطلاع دارد نامش قاسم است چنانچه از رباعی معمای خود او در تحقیق
اسمش ذیلا ثابت میشود:

بیضا که بفن شعر آمد کامل از برتو لطف کاملان باذل
ناقش باشد چهار حرف و نیمش قاتل بود و نیمش نیم قاتل
یعنی بیضاء که از برتو کاملان باذل در فنون شعر و ادب کامل
گردید اسمش چهار حرف است مقصود از چهار حرف قاسم است
نیمی از آن چهار حرف قاتل است که سم باشد و نیم دیگر نیم قاتل که
مراد «قا» باشد پس نیم قاتل که «قا» باشد و قاتل که سم است
روی هم رفته قاسم میشود

تکیه که ذوق و احساسات عالیہ بیضا در اغلب موارد رموز
دلفریب عشق و طبیعت و نکات دقیقه اخلاقی است و کمتر دیده می
شود بیرامون لغز و معما که از اصول هندسه عصر ادبی حاضر است
بگردد سبک اشعارش ترکستانی صرف و در عین اینکه در دیوان او
گاهی اندیشه های باریک عمق عرفانی نیز دیده میشود نمیتوان رویه
و اصول شعری او را از تقلید سبک متقدمین «ترکستانی» جدا دانسته
هندی یا چیز دیگری بگوئیم چنانچه در غزل ذیل انکاء احساسات و ذوق
او بدقابت عشقی و اخلاقی بخوبی مشهود است:

غزل

اگر افتد بکلمه طره آن کا فر کیش

هو بمو شرح دهم حال پریشانی خواش

چرم نا دیده بمن خصم شده زاهد شهر
 از چه یارب شده سگ دشمن جان درویش
 شبخ با خرقه پشمینه چه خونها که نخورد
 آه از این گریه که پیدا شده در کسوت پیش
 گر ز بیمانه ساقی است چه تریاق و چه زهر
 در بود از کف محبوب چه جدوار و چه پیش
 عاقبت مرگ بکار است مکن تکیه ب عمر
 اینقدر هست که این قافله باشد پس و پیش
 مرد بیضای الم بار خدایا برسان
 آن طبیبی که نهد مرهمش بر دل ریش
 این غزل جز در مقطع که اندک ضعفی دارد از حیث انسجام
 کلام و بلاغت لفظ و معنی بی نظیر است مقامات عالیه شیخ که عاری از
 چون و چراست ولی در استحکام اشعار غزل بیضا بر غزل مجمر اصفهانی
 رجحان دارد .

تا بحال هیچ تذکره یا کتاب و روزنامه ای از احوال و شرح
 زندگانی و اشعار بیضا ذکر نمیکنند حتی عمان سامانی که معاصر و
 معاصر او است در تذکره ناقص مخزن الدرر که حاری شرح
 احوال شعرای چهار محل و بختیاری است اسمی از این شاعر نمیبرد
 در تمام کتب مطبوعه معاصرین گویا شاهزاده تجفقلی میرزای آقا
 سردار مؤلف دره نجفی در « عروض و بدیع » یک شعر از یکی از
 غزلیات او را با اسم بیضای اصفهانی با استشهاد نقل میکنند که دوسه بیت از
 همان غزل را بعناست میاورم :

این توئی که میبینم ای بهشت روحانی
 یا فرشته رحمت در لباس انسانی
 لحظه دگر اینسان زلف اگر بر افشانی
 می کشد من و دلرا کار در پریشانی

دل بعمر بر بستن عین جباهلی باشد

زانکه خود سراید عمر تا که بجنبانی

از يك شعر که بگذرد بطوری که گفته شد در هیچ کتاب یا تذکره ای اسم بیضا برده نمیشود و برای او لین مرتبه آنچه از گذارش احوال او تحقیقا شنیده و بخاطر دارم در اینجا مینویسم و اگر در نقل و شرح اشعارش بطور تفصیل و اشباع شرحی داده نمیشود و نمونه های افکار عالییه او را بخوبی ارائه نمیدهم علت موجود نبودن دیوان و عدم دسترس بکلیه اشعار مدونه او است که اکنون در قریه جوتقان نزد پسر ارشدش محفوظ و تقریبا گنجی است که در ویرانه مدفون است!

بااستمداد از حافظه خود سعی میکنم که آنچه از اشعار او محفوظ

دارم در این شرح حال بگنجانم.

میرزا قاسم بیضا یکی از سه پسر تقی سلطان جوتقانی چهار محالی است پدرش ابتداء جزء افواج و بعد ها ترقی کرده کلانتر قریه جوتقان شد

مسلم است که بیضا تحصیلات ابتدائی خود را در مکاتب و دبستان های دهانی آنوقت شروع نموده و چون بحد بلوغ رسید به خدمات سربازی مایل داخل فوج چهار محال گردید متدرجا ریاست فوج چهار محال از افواج دوره ناصری بر رمضان علی خان سرهنگ برادر ارشد او واگذار و بیضا نیز بدرجه بیگزادگی در قشون نائل گردید تقریبا ورود بیضا در محیط سربازی و خدمات نظامی راه وصول او بعوالم شاعری است زیرا که انجام خدمات سربازی و هر روز از مکانی بمکانی رفتن و ملاقات اشخاص مختلفه و سیر مناظر دلربا و احساسات رفیق شاعرانه که جبهی و طبیعی او بود افکار او را بطرف تعالی سوق داده و برای او راه عالم معنی را باز نموده اند.

حالا بیضا از چه زمان و در چه سنی شروع بشاعری نمود
قضیه ایست که بر بنده مجهول است ولی همین قدر میدانیم که در ایام
جوانی هنگامیکه در شهرهای اصفهان و شیراز و بهبهان انجام خدمات
مرجوعه مشغول بود در تمام محافل و مجامع ادبی ورود نموده و
با غالب فضلا و شعرا و عرفا و در اویش زمان خود مجالست و
معاشرت مینمود و بدیهی است که طبع حساس او در این موقع بیکار نمانده
است ،

طولی نکشید که بیضا در نتیجه بروز احساسات شاعرانه قدم
بوادی تصرف و تخیلات عرفانی گذارده و قول عرفا شعله شوق
دامنگیرش گشت از مقام شاعری قدم فرا تر گسارده بویای طریقت و
جویای حقیقت گردید بیکی از عرفای نسفه الهی ارادت ورزیده
از این راه تهذیب نفس و تزکیه باطن نمود و از مجاز بحقیقت
پیوست . . . :

دخول بیضا در عالم عرفان باعث کناره جویی او از کار
های سربازی و مشاغل دیگر شد تاچار بحکم پیش آمد جدید یعنی حالات
فقرو دروشی مالک طریق سیاحت وسیع بلاد گردید از اصفهان بتهران آمده
مدتی اقامت گردید در نگاه علوم انسانی و مطالعات فلسفی
از آنرا او در مدت توقف بتهران قصاید عرائی در مدح ناصر الدین
شاه است که در دیوان او موجود میباشد

پس از چندی اقامت از طهران عزیمت آذربایجان نمود و در تبریز
بوسیله مرحوم محمد حسین خان سپهدار بختیاری حضور مظفر الدین
شاه که در آن اوقت بسمت ولایت عهد مقیم تبریز بود معرفی شده
و مشمول مرحام و الطاف گردید . مظفر الدین شاه در ضمن دستخطی
مبنی بر اظهار مرحام باو وعده لقب تاج الشعرائی و اعلا مراتب و افره میدهد
« یعنی پس از نزل بمقام سلطنت » اینجا است که بیضا احساسات

اخلاقی و اجتماعی و عرفانی خود را در رباعی ذیل بمعرض نمایش
می گذارد:

گاهی بحضور شاه میباید رفت
با خالق خدا سلوک میباید کرد
در تبریز چندی روزگار بیضاء بدانی بوده
بالاخره از اقامت آنجا
ماول و آهنگ مراجعت چهار محال و منقط الراس خود نمود در
چهار محال دیگر معاشرت و مجالست او بیشتر با خوانین بختیاری بوده
اغلب خوانین را مدایحی گفته و منجمله در مقطع غزلی که بزبان لری
سروده مرحوم حسینقلیخان ایلخانی معروف بختیاری متخاص به سیاره
را که جنابش همواره مرجع ارباب فضل و اهل ادب بوده و با بیضاء
نیز لطفی خاص داشته مدح میکند:

ایلخانی دعاکن بیضاء هفته و روز و شو و سالومه

بیضاء بزبان ترکی نیز آثار و اشعاری دارد که منجمله از آن
غزلی به ترکی در دیوانش دیده ام باری بیضاء از واسط تا اواخر عمر
یا در اصفهان یا به چهار محال مقیم و اوقات را بمصاحبت ارباب فضل
و اهل ذوق میگذرانیده است
مخصوصاً در زمان حکمرانی شاهزاده ظل السلطان مسعود میرزا
اوقتی را مقیم اصفهان و با شعرائی آنجا موسی و محشور و گاهی نیز
بمقتضای پیش آمدهائی در انجمن ادبی اصفهان مناظره داشت از آثار بیضاء
در اینوقت غزل برجسته ای دیده میشود که علاوه بر سلاست و روانی
شعر مناعت و عزت نفس و لایقیدی شاعر را نشان میدهد چنانچه بیاعتنائی
بیضاء را به تمام مقامات معلوم نموده و در ضمن ذم بشبه بالمذحی از ظل
السلطان ایطور بیان مطلب میکند.

«غزل»

من رند لا ابالی چه غم از کناه دارم
که به بخشش و مروت چه تو پادشاه دارم

بجہالت از زدستم زده سر خطا و جرمی
رخ زرد و اشک کلگون لب عدرخواہ دارم

ز شکاف سقف گردون همه خشت فتنه بارد

به دو دست چند خم سر خود نگاہ دارم

سر آن را بریدم چو ز خنجر قناعت

نرسد ترا کہ گوئی سر مال و جاہ دارم

ز فقیریم همین بس کہ چہ شاہ ظل السلطان

نہ بدل غم رعیت نہ سر سپاہ دارم

چو پیادہ بایدم رخ ہی اسب و پیل ہشتن

نہ تملق از وزیر و نہ طمع ز شاہ دارم

شدہ ام بر آنکہ بیضا کنم آشکار دیوان

چقدر سرائر جان بہ دلم نکاہ دارم

صنعت و تخصص بیضا در فنون شعر بہ غزل است و حل آنکہ

قصاید و قطعات و ترجیعات و رباعیات و مراثی را نیز بطوریکہ ذیلا

ملاحظہ خواهید فرمود استادانہ و با کمال مہارت ساختہ و پرداختہ

است و میتوان لفظ شاعر تمام را باو اطلاق کرد منتہا چون حسن

قریبہ و لطف کلام او در غزل از سایر قسمت ہا جالب تر است

این است کہ ما او را غزل سرا و استاد ابن فن گفتیم .

باستثناء نثر کاستان دیوان بیضاء استقبالی است از کلیات شیخ بطور

مختصر چنانچہ در ہر جا سعی میکند کہ غزلیات و قطعات بر جستہ

شیخ را جواب شایستہ بگوید شیخ میفرماید

نہ ہران چشم کہ بینی کہ سیاہست و سپید

یا سپیدی و سیاہی بہ پسندد بصر است

بیضاء گوید :

نہ ہمہ آدمیند آنچه تو را در نظر است

ای بسا دیو بمعنی کہ بصورت بشر است

باغ را شاخ برومند بیاید و ر نه
 هیزم خشک همان لایق زخم بتر است
 آدمی طره درختی است که در تربیتش
 هر قدر سعی کنی بیشتر او را ثمر است

نیک و بد فخر و فنا شادی و غم ماتم و سور
 همه بگدار به دنیا که محل گذر است

در جهان گذران چند خوری غم بیضا
 بیشتر از گذران مال جهان دردسر است
 مسلما ابیات غزلیاتی که از بیضا نکارش پیرودیش از اینهاست
 ولی چون نویسنده اشعار هر غزلی را تماما از حفظ ندارد این است
 که بهمینقدر اکتفا میشود و حال آنکه از یک شعر شاعر میتواند بی
 باعماق روح و ذوق و سلیقه او برد.

در جای دیگر با استقبال شیخ گوید:

چه غرور و مستی است این که تو ایلام داری
 دل خاص بردی از کف سر قتل عام داری

نه مهبی نه گل نه سروی نه پیری نه حور و جنت زنی
 تو بگو چینی کدامی چه کسی چه نام داری

دو جهان تراست میدان ننگی چگونه جولان
 که سوار اسب حسنی و بکف لجام داری

بجمال یوسفی تو که به مصر جان عزیزی
 بر هر کسی و گر نه ز چه احترام داری

ز چمه رو کبوتر دل نشود اسیر دامت
 که هزار دانه از خال و زطره دام داری

غزل ذیل - نیز از بیضا است که میرزا عباس مروشی بسطامیرا

جواب گفته:

فروغی راست ،

گر عارف حق بینی چشم از همه بر هم زن

چون دل بیکی دادی آتش به دو عالم زن

بیضا گوید :

ای سلسله مو دستی بر طره بر خم زن

بک سلسله مو بگشا صد سلسله بر هم زن

خواهی که شود کشته از هر طرفی هوجی

جانا نصف مژگان را یک مرتبه بر هم زن

من دل بیکی دادم پرواز هزارم نیست

مطرب هزار آواز گه زبیر و گهی بجزن

روز و شب دنیا را چون اشپ واد هم دان

مردانه و کابی چند برا شپ واد هم زن

دعوی انا اللهی بشنو ز شجر بیضا

کو من لمن الملکی بر چرخ معظم زن

غزل فوق را در باب طرب تصنیف کرده و در تمام محافل و جد

وسرور متداول و خوانده میشود از مقایسه این غزل با غزل فروغی

میتوان حماسیت طبع بیضا را بهتر نتیجه کرد. فروغی بسطامی در

متاخرین ما از اساتید غزل و قولی است که جملگی برانند و حال

آن که در جنبه احساسات رقیبه من غزلیات دهقان سامانی و بیضاء

جوتقانی را که هر دو شاعر یک محل و پرورده یک مهند در بعضی

موارد بغزلیات فروغی ترجیح میدهم.

بیضا را به تقلید قطعات حکمت و اندرز بوستان در بحر

قارب اشعاری هست که قطعه ذیل از قسمت های خوب آن

اشعار است :

قطعه

شنیدم به کنجینه در روز عید به پرسید رویی از بوسید

که سگ را چرازت دانند خلق خدایش چندین صفت کرده خلق
قناعت گر و خاکسار آمده سبب چیست کاینگونه خوار آمده؟!
چو وایش چنین داد شیخ کبیر تو این نکته را خوار مایه مگیر،
بازار مردم چو سگ راست خو نباشد بر مردش آرو .
چو سگ مردم آزار شد خوار به سگ از مردم مردم آزار به ...

تو خود نیز بیضا سخن دار گوش

ز گفتار بگذر بگردار کوش .

قصاید

جای تاسف است که از مصاید عزای بیضا بدرستی اشعاری
محفوظ ندارم که در ضمن نکارش این مقاله یاد داشت نموده که با
التسببه شرح احوال این شاعر ماهر تکمیل و جامع الاطراف شده باشد
ولی بمصدق مالایندرک که لابترک که سه چهار بیتی از قصیده لف و
نشاو که با قنغای عبدالواسع « جلی » غر جستانی انشاء نموده
نکارش میشود که : توپی شرح مفصل بری از این مجمل .

توئی آنشوخ شهر آشوب شو عجاجوی غارث گر

که بر بودی قرار از جان و جان از جسم و هوش از سر

برون آری زیبالا ولب و خال و خط مشکین

نعمانی زابرو و زلف و جبین و عارض و عبهر

نهال از خک و می از تگ و مشک از خون و عطر از گل

هلال از بدن و صبح از شام و نور از ماه و وضو از اختر

تادر حسن تخلص و مبالغه بمدح حضرت مولانا امیرالمومنین علی

علیه السلام وازد شده و گوید

بر بیضای مسکین و گدای سائات سائل

دو صد من و دو صد فضل و دو صد حاتم و دو صد جعفر

از غزلیات بیضا است :

این دیده ودلی که شب روز با منند جان و تن مرا بیلا و غم افکنند
 پیداست از شکستگی زلف دلبران کاین قوم در شکستن بیمان معینند
 سیمین بران قوه آهن ربای حسن گر کوه آهنی دلت از جای بر کنند
 دست از ترنج می نشناسند مصریان یوسف رخاں چه برده ز عارض بر افکنند
 با هر که لاف مهرزند دوستی مکن بس آدمی که دوست نمایند و دشمنند
 اینمطلع نیز از اشعار اوست :

می از گاو چه رفتش آن ماه سرخ روشد

حمره شود نمایان خورشید چون روشد

«رباعیات در توحید»

گویند که بیضا توندانی توحید جز من که بدین فن شریف است و حید
 يك نکتہ ز علم بس دگر معترض است بر گفتن خوش بود بقرآن مجید
 ای آنکه ز ناز تو مرا باشد بود و نه هستی من نه ات زیانست و نه سود
 باشد برم اظهر من الشمس که تو هم بودی و هم هستی و هم خواهی بود
 عمری است که کار من همه مینوشی است مینوشی من نه از زه بهوشی است
 تکفیرم اگر کنند دم می نزنم یعنی که جواب ایلهانی خواهوشی است
 بیضا خم اده رندمستی بوده است پیمانه حریف می پرستی بوده است
 این دسته که برگردن خم میبینی دستی است که هر روز بدستی بوده است
 قوم شده اند خوشدل از فرط غنون فرمی دگرند خوشدل از جام جنون
 القصه بزیر گنبد بو قلم و ن گل حزب بملد بهم فر خون
 «در خواهی از لب معشوق»

رویت ز بهشت و هر چه کوبند بر است زیرا که رخ تو خود بهشتی دگر است
 گرز آنکه لب درشت باشد چه غم است باقوت درشت قیمتش بیشتر است

«مناظره»

بیضاء با دهقان سامانی شاعر معروف صاحب نظم الف لبه و
 لبه و غزلیات شکرستان معاصر و معاشر و از اهل يك بلدند کویا وقتی

دهقان در انتقاد اشعار بیضاء مقام ادبی او را تحقیر و اشعارش را به بدی تعبیر نموده بود این است که بیضاء در ضمن غزلی او را هجا گوید:

ز کجا رسی بجانان تو که قید نام داری
 چه گناه سرخ گل را که تو خود ز کامداری
 چه خبر ز شام هجرت که چگونه صبح گردد
 تو که صبح نا دمیده غم نان شاع داری
 شب و روز خون مردم که بشیشه کرد و خوردی
 تو گمان بری بصائر می لعل نام داری
 بسر زبان مکن سر بزبان آنچه آید
 مسرا مگر که بیضاء دل پورسام داری

با اعتقاد من غزل فوق را بیضاء در هجو و اذم یکی از بزرگان عهد خود گفته باشد. چون نخواست انتشار این اشعار موجب کدورت و گرفتاری شود در ظاهر دهقان را نشانه این تیرها قرار داده. شاعری سها تخلص رانیز وقتی در انجمن شعرای اصفهان در مطلع یکی از غزلهایش اینطور هجا گفته:

چه کند طلوع بیضاء بر او سها چه باشد
 بر اختر بمانی ولد الزناء چه باشد

در هجو عنقا بسر همای شیرازی گوید

در مملکت خدا نباشد	عنقا که چه او حرام زاده
هر کس ولد الزنا نباشد	با خلق خدا چه کار دارد
عنقا بچه هما نباشد	از تخم هما هما بزاید

از ایراد اشعار فوق معلوم شد که همت نفس این شاعر در زمینه مدمت و هجا مانع است که از اصول تراکت ادبی خارج شده و بکلمات رکبکه طرف را برنجانند در این جا گویا این حق بمن داده

میشود که در ضمن این جمله معترضه يك نکته جالب توجه از خود علاوه نموده بگویم شاعری که با اثر فکریه خود معتقد و مایل است که در اعصار آینده اشعار او در نظر جامعه آنروز محترم و ذیقیمت باشد هرگز نباید مقام شعر و عفت ادبی را دستخوش خشم موقتی و رکاکت الفاظ بنماید قلم عقیق حکیم بزرگوار فردوسی بعد از آنهمه بی اعتدالی های سلطان محمود راضی نشد که در ذم او پیرامون الفاظ مستهجنه بگردد بلکه همان قسمت از شاهنامه شکار های بزرگ ادبی در بر دارد بدیهی است يك چنین شاعری که در منتهای دلنگی و یاس از تراکت خارج نشده و بمقام شعر خود را بالاتر از این میداند که بآبراد کلمات رکیکه مبادرت ورزد باید در عالم ادبیات دنیا بیش از اینها دارای افتخارات باشد. آنچه از اشعار بیضا در خاطر بود در طی این سطور نکارش رفت اینک لازم است برای مزید بصیرت و تکمیل مقاله خود شرح زندگانی و وضعیت او را در آخر عمر و تحقیقی از ذکاوت فوق العاده و قیافه او علاوه نموده و تاریخ وفاتش را نیز تعیین کنم. بیضا زمانی که از تجرد میل به تاهل نمود و بحکم احتیاج وارد زندگانی اجتماعی شد ناچار گردید قسمت آخر عمر خود را در چهار محل مقیم و بوسیله زراعت شخصی و منادیت و عهده خوانین با ذوق بختیاری زندگانی خود را اداره نماید. با شعرای معاصر هم ولایتی خود از قبیل عمان سامانی دهقان سامانی دفترری وروجنی غالباً معاشر و مصاحب بوده و تقریباً روزگار آخر عمرش بدی نگذشت

بیضا شخصی متوسط القامه لاغر اندام و سیه چرده ای بود از ذکاوت و هوش فوق العاده او حکایتها میکنند مثلاً وقتی در راه بین اصفهان و شیراز قسمت مهمی از اشعار او مفقود گردید و این برای حیات یکشاعر لطمه خیلی بزرگی است اما حافظه تند بیضا نزودی جبران ضرر و خسارت وارده را نمود یعنی کلیه اشعار مفقوده خود را مجدداً بیت به بیت بر صفحه کاغذ آورد،

اتفاقاً پس از چندی اشعار مفقوده که بالغ بر سه چهار هزار بیت بود پیدا شده و بتوسط یکی از دوستان به بیضا رسید پس از مقابله نسخ دوگانه به تحقیق پیوست ~~که~~ کلمه ای از نسخه مفقوده در نسخه ثانوی فوت نشده است و این دلیل بر منتهای حافظه و حدت ذکاوت او است

بیضا کلیه دیوان شیخ را از بر داشت بعلاوه اشعار زیادی از اساتید متقدمین و متوسطین و متأخرین در علوم شعریه عروض و قافیه و بدیع و معانی زحماتی کشیده و تتبعاتی داشت. وفات بیضا قول جناب آقای حاجی خسرو خان سردار ظفر بختیاری مولف تذکره گنج خسروی در سنه یکهزار و سیصد و ده هجری قمری در بین پنجاه و هشت یا شصت سالگی اتفاق افتاده و در قبرستان جوغان مدفون گردید.

از غرائب آنکه بیضا تقریباً بیشتر عمر خود را با مرحوم فرج الله خان بختیاری معاشر و انیس و جلس شب و روز بود این دو دوست صمیمی در يك عمارت و يك جا در يك روز بیمار بستری و در يك ساعت معین بدرود حیات و زندگانی گفتند.

« این است معنی رفاهت که علوم انسانی و مطالعات فراوانی را از بیضا چهار پسر و يك دختر باده هزار بیت اشعار دلفریب باقی ماند از پسرانش بحیی و سیف الله مرحوم و عیسی خان و حبیب الله اکنون در قید حیات و بکسب زراعت مشغولند تمجیب است که هیچکدام از این پسران در قسمت شعر میراثی از پدر نبرده‌اند. دیو آن بیضا که قریب هشت نه هزار بیت مدون است و از روی نسخ مختلفه خط آن مرحوم با کثرت نویسی شده اکنون در دیده جوغان نزد عیسی خان پسر ارشدش محفوظ و تقریباً مجهوس است.

من از علاقمندان بعارف و ادبیات ایران بنام حفظ آثار گذشتگان

تقاضا و تمنا میکنم که در طبع و توزیع دیوان اشعار بیضا بدل همتی
بفرمایند -

بیضا را شاعر بزرگی نمیگویم ولی بین شعرای متوسط جای
مهمی دارد

عبدالحسین احمدی بختیاری

سال قبل شنیدیم سردار فتح بختیاری مشغول طبع این دیوانست ولی گویا همت
اتمام و انجام در ایشان نبود و بترك این خدمت گفتند امید است
یکی از خوانین با عزم و همت بختیاری انجام این کار را عهده
دار شود مدیر ارمغان هم از هیچ همراهی کوتاهی نخواهد کرد

وحید

انتقاد ادبی

خدمت جناب مستطاب ادیب فاضل و ارباب کامل و حید الدهر و
فرید الزمان آقای وحید رئیس مجله ارمغان زحمت میدهد
نظر باینکه شغل اهم این فانی از عنفوان جوانی و سرگرمی اعم
از بدو دوره زندگی بعبوض اغتنام مفسده الفراغ و الشباب و الجده
یعنی طاب مشتهیات نفسانی و بیروی آمال و امانی شیطانی و تعقیب عشرت
و کامرانی مطالعه کتب او و اوراق که التذاذ روحانی و آرایش نفس است
به سرمایه های جاودانی و پیرایش آن از ذلت جهل و نادانی بوده که
عمری است بدان شیفته و عاشق زارم

اینک که عمر به پنجاه و اند رسیده (و نفسی میکشما اما بهزاران
تشویش) پیرو از زندگی سیر گردیده دلیلی ندارد تغییری در مسلك و
دیدن قدیم دهد و عادت يك عمر را بکناری نهد که
الشیخ لا یترك اخلاقه حتی یواری فی ثری رومه

گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم